

بہا خندا

ناخدا  
1  
ریش آتشی

مدرسه‌ی دزدان دریایی

ہوی  
Hoopa

# ناخدا ایش آنتشی<sup>۱</sup>

مدرسه‌ی دزدان دریایی



نویسنده: چی استراتی  
تصویرگر: آنا چرنی شووا  
مترجم: نلی محبوب



Captain Firebeard #1: Captain Firebeard's School For Pirates

Text copyright © Chae Strathie, 2016

Illustration copyright © Anna Chernyshova, 2016

Persian Translation © Houpa Publication, 2019

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، **چی استراتی** و ناشر خارجی آن، اسکولاستیک برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت **چی استراتی** این کار را کرده است.



سرشناسه: استراتی، چای

Strathie, Chae

عنوان و نام پدیدآور: مدرسه‌ی دزدان دریایی/ نویسنده چی استراتی؛

تصویرگر آنا چرنی شووا؛ مترجم نلی محبوب.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص: مصور.

فروست: ناخدا ریش آتشی؛ ۱.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۳۳-۵-۱۳۳-۵ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۳۳-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Captain Firebeard's school for pirates.

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی

موضوع: Children's stories, English

شناسه افزوده: چرنی شووا، آنا، تصویرگر

شناسه افزوده: Chernyshova, Anna

شناسه افزوده: محبوب، نلی، مترجم

رده بندی دیویی: ۵۸۳۳/۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۰۹۹۰۸

## ناخدا ریش آتشی

### مدرسه‌ی دزدان دریایی

نویسنده: چی استراتی

تصویرگر: آنا چرنی شووا

مترجم: نلی محبوب

ویراستار: نسرين نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: آرزو بادغن

ناظر چاپ: سینا برازوان

چاپ اول: ۱۳۹۸

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۳۳-۵-۱۳۳-۵

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۳۳-۵-۱۳۳-۵



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم‌الف، پلاک ۳/۱.

واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

info@hoopair

www.hoopair

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب

بخش‌هایی از آن مجاز است.



تقديم به ناخداپيت و ناخداكاتريونا با عشق  
به اميد اينكه سفر زندگي تان طولاني و خوش  
باشد، اين آرزوي قلبي من است!



## فصل یک

م م م م م م م م  
آ آ آ آ آ آ آ آ

این صدای تامی بود. داشت زور می زد و حسابی  
به خودش فشار می آورد. ولی حتی یک دانه موی  
سبیل یا ریش هم روی چانه اش درنیامد.

دورتادورش را نگاه مردان خشنی گرفته بود  
که موهای صورتشان مثل جنگل بود و از توی  
عکس‌های روی دیوار اتاقش بهش زل زده  
بودند.

ناخداریش‌آبی

ناخداریش‌چهارگوش

ناخداریش‌جادویی

ناخداریش‌سیخ‌سیخی

ناخداریش‌وحشی

این‌ها دزدان دریایی محبوب تامی  
بودند.



می‌آمد و می‌توانست واسه‌ی خودش یک گروه درست و حسابی از دزدان دریایی راه بیندازد. اما هنوز اثری از یک دانه مو هم روی چانه‌اش نبود.

اصلاً نمی‌شد که ریش و سبیل دار شود.

(اگر می‌شد، حسابی ذوق می‌کرد.)

صدای مامان از پایین پله‌ها آمد: «زود باش عزیزم! اگه همین الان نیایی، دیرمون می‌شه.»  
تامی دستمال گردن قرمز خال خالی‌اش را مرتب کرد و وارسی کرد که بلوز راه‌راه و سیاه‌وسفید مدرسه‌اش را درست پوشیده باشد.

اما تامی بیشتر از همه از ناخدا ریش‌آتشی خوشش می‌آمد.  
ناخدا ریش‌آتشی رئیس مدرسه‌ی ناخدا ریش‌آتشی بود.

مدرسه‌ای که دزدان دریایی را آموزش می‌داد. آن روز اولین روزی بود که تامی به این مدرسه می‌رفت.

فقط اگر می‌توانست خیلی به خودش فشار بیاورد و تا قبل از ساعت نه که مدرسه شروع می‌شد، سبیل و ریشی واسه‌ی خودش دست‌وپا کند، حتماً ناخدا ریش‌آتشی از او خوشش

کیفش را بست و به سرعت از در پرید بیرون...  
بعد دوباره پرید توی اتاق.  
چیز مهمی را یادش رفته بود: دعوت نامه!  
همان دعوت نامه‌ای که از طرف مدرسه‌ی ناخدا  
ریش آتشی برایش فرستاده بودند.  
بدون نامه وارد نشوید. اجرای قوانین ضروری است!  
نوشته‌ی قرمز انتهای نامه را خواند.  
مامان و بابا جلوی در منتظرش بودند.  
بابا گفت: «زود باش بچه. روز اول دیر می‌رسی  
ها.»

مامان گفت: «می‌دونی اون‌ها درباره‌ی ناخدا

بعد یک نگاه سریع به کیف مدرسه‌اش انداخت  
تا مطمئن بشود همه‌ی چیزهایی که لازم دارد،  
برداشته.

✓ معرفی نامه‌ی ناخدا ریش آتشی: بود!  
✓ قطب‌نمای پدر بزرگ جک: بود!  
✓ شلوارک‌ها و عینک‌های شنا واسه‌ی وقتی  
که باید از روی الوار رد می‌شد: بود!  
✓ بسته‌ی مداد جولی راجر: بود!  
✓ دو قسمت از سکه‌ی هشت قسمتی<sup>۱</sup> واسه‌ی  
خرید شمشیر: بود!

۱. سکه‌های مخصوص دزدان دریایی که به هشت قسمت مساوی تقسیم شده بود و به‌جای پول خرد از تکه‌های سکه استفاده می‌کردند. م.



صدای جیغ پرنده‌های دریایی که از سمت  
مدرسه می‌آمد، به گوش رسید.  
این یعنی اینکه تا مدرسه بیشتر از پنج دقیقه  
فاصله نداشتند. تامی زل زد به سقف قرمز و  
درهم برهم برج ساعت. شش دقیقه به نُه. باید  
عجله می‌کردند.

ریش آتشی چی می‌گن؟ نمی‌دونی.»  
«ریش آتشی، اخلاق آتشی.»  
تامی آب دهانش را قورت داد.  
«ممنون که یادم انداختی مامان.»



بدنه‌ی کشتی از رنگ قرمز پوسته‌پوسته شده پوشیده شده بود و سه تا دکل قرمز هم روی عرشه‌ی کشتی بود. دکل‌ها روی بلندی شبیه سه تا خانه‌ی مشکوک و لرزان بودند و کشتی کمی هم... خُب... یک جورهایی شکم داده بود و در مقایسه با کشتی‌های معمولی کناری، شکلی ناجور داشت. چیزهای عجیب و غریبی هم این طرف و آن طرف بهش اضافه شده بود، اتاق‌هایی که پنجره‌هایی درب و داغان و بدقواره داشتند و به شکلی نامتقارن از اطراف کشتی زده بودند بیرون.

همان طور که با عجله به لنگرگاه می‌رفتند، دل و روده‌اش مثل قایقی که توی طوفان گیر افتاده باشد، به هم می‌پیچید. تا آن لحظه هیچ وقت توی زندگی‌اش آن قدر نگران نشده بود. آخرین پیچ را که رد کردند، ساعت نه شده بود. رستوران کشتی صدف پوسیده یا همان مدرسه‌ی دزدان دریایی ناخدا ریش‌آتشی، معلوم بود. تامی با خودش فکر کرد چقدر آن اسم به کشتی می‌آید، کشتی یک عالمه آثار پوسیدگی داشت و همین طور یک عالمه صدف رویش تلبار شده بود.



و یک تلسکوپ دست‌ساز عظیم که انگار از  
شیشه‌های دهان‌گشاد جورواجور، لوله، سطل‌آشغال  
و شیپورهای به‌دردنخور ساخته شده بود.

آخرین صدای زنگ ساعت هم توی لنگرگاه  
شنیده شد.

تامی گفت: «آه! دیگه وقتشه.» با عجله از پل  
ورودی کشتی رد شد.

مامان با وسواس خاصی گفت: «یادت باشه  
پشت گوشت رو بشوری.»

تامی گفت: «باشه مامان.»

بابا گفت: «و با هیچ کدوم از گلوله‌های توپ بازی  
نکنی.»

تامی گفت: «نه بابا.»

مامان گفت: «پسر خوبی باش.» و توی دستمال

زردش فین کرد.

بابا گفت: «از چیزی نترس!»

تامی روی پل ورودی ایستاد و گفت: «خداحافظ  
بابا، خداحافظ مامان. آخر ترم می بینمتون.»

همدیگر را بغل کردند و تامی برگشت و رفت  
پیش باقی بچه‌هایی که توی کشتی صدفِ پوسیده  
منتظر بودند.

فهمید صورتهای همه‌ی دوروبری‌هایش  
نگران است. یکی از پسرها کاملاً معلوم بود از  
دریازدگی نگران است، انگار قبلاً هیچ وقت سوار  
کشتی نشده بود.



صدای دخترانه‌ای گفت: «بجنب دریاندریده.»  
«پیش به سوی ماجراجویی!»  
تامی برگشت و دختر کله‌قرمزی را دید که  
موهایش را دُم‌اسبی بسته بود. چشم‌هایش برق  
می‌زد و اثری از ترس توی صورتش نبود. می‌شد  
گفت مسخره بود... یا شاید هم دردرساز.

پسری که صورتی چهارگوش داشت، به  
شانه‌هایش تکان سریعی داد و بقیه را هل داد و  
صاف رفت اول صف. لباس دزدان دریایی‌اش به  
نظر گران‌قیمت می‌آمد و ظریف‌دوزی‌های رویش  
کامل کامل بود. تامی نتوانست بیشتر نگاهش  
کند. چون همان موقع یکی با آرنجش زد به تامی.

# غیرژژژژژ!

روی دیوار عرشه‌ی عقبی کشتی، دری  
روبه‌رویشان باز شد. همه خیره شدند. برق  
ضعیف یک قلاب فلزی به چشم خورد و در را  
بیشتر باز کرد.

# غیرژژ!

صدایی خشن و گرفته از تاریکی شنیده شد. «به  
کشتی خوش اومدین پسرها و دخترهای جوون. به  
مدرسه‌ی دزدان دریایی ناخدا ریش‌آتشی خوش  
اومدین.»

تامی با نگرانی لبخندی زد و سریع‌تر از روی پل  
ورودی رد شد.

با اینکه کشتی بیشتر شبیه سطلی کهنه و  
زهواردررفته بود، تامی از سوارشدن روی آن  
احساس غرور می‌کرد.

هر سال فقط چند نفر کارآموز انتخاب می‌شدند تا  
به مدرسه‌ی دزدان دریایی در هفت دریا بروند و حالا  
او هم یکی از آن منتخبان بود.

رفت قاتی شاگردان تازه‌وارد که آن دوروبر ایستاده  
بودند و دلشان می‌خواست بدانند بعدش چه اتفاقی  
می‌افتد...

# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر